

بزرگداشت

دکتر رضا داوری اردکانی

اشاره:

مقارن با روز جهانی فلسفه (آبان ماه ۸۷)، از سوی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران مراسمی در تجلیل از شخصیت علمی دکتر رضا داوری برگزار گردید که گزارش آن تقدیم می‌گردد.

دکتر اعوانی: بسم الله الرحمن الرحيم. برای بنده باعث خوشحالی است که در جلسه‌ای شرکت می‌کنم که به مناسبت بزرگداشت استاد بزرگ، آقای دکتر داوری، است. همان‌طور که گفته شد، این روزها، روز جهانی فلسفه اعلام شده و در تمام کشورهایی که یونسکو عضویت دارد، این مراسم برگزار می‌شود. خوشبختانه، دو سال بعد هم، روز جهانی فلسفه، در ایران، با همت دکتر داوری و مصلحت‌دید ایشان و اساتید بزرگ فلسفه برگزار خواهد شد و به مسئله نظر و عمل، با توجه به چالش‌های جهان امروز، خواهد پرداخت.

از من خیلی سؤال شده که شما چرا برای دکتر داوری، به جای اسم فیلسوف، عنوان فیلسوف فرهنگ را انتخاب کرده‌اید؟ بنده، به سهم خودم، سعی می‌کنم به این مسئله پاسخ بدهم. این انتخاب، انتخاب خود آقای دکتر داوری در یکی از کتاب‌هایی است که در سال ۱۳۵۴ نوشته‌اند. حتماً خودشان به خاطر دارند. عنوان کتاب فارابی فیلسوف فرهنگ است.

ایشان فارابی را، با اینکه یک حکیم الهی است و به اصطلاح

در قسمت‌های مختلف فلسفه، علم الهی، منطق، طبیعیات

صاحب‌نظر است، فیلسوف فرهنگ نامیده‌اند. و این دلیل

بسیار محکم و مستدلی دارد که الآن بیان می‌کنم. ما

هم به همان دلیل ایشان را فیلسوف فرهنگ نامیدیم؛

و هیچ دلالت بر آن ندارد که در حکمت الهی و مسائل

دیگر فلسفه، مانند فارابی، به اصطلاح، تسلط دارند.

فارابی چرا فیلسوف فرهنگ است؟ اصلاً فلسفه،

خلاف آنچه که تصور می‌شود، با فرهنگ ارتباط تام و

تمام دارد. اگرچه فلسفه یک امر انتزاعی است. واقعاً به

یک امر تصویری و مفهومی می‌ماند. با این حال، فلاسفه

بزرگ همیشه کسانی بوده‌اند که بیشترین تأثیر را در حوزه

فرهنگ داشته‌اند. شما به افلاطون نگاه کنید. افلاطون واقعاً در

فرهنگ غرب و تمدن غرب بیش‌ترین تأثیر را داشته است. به

کتاب سه‌جلدی‌ای که محقق بزرگ آلمانی، تحت عنوان هایدگر،

نوشته مراجعه کنید. هایدگر، به یونانی، همان فرهنگ است. یک جلد و

نیم آن به افلاطون و بیش از نیمی از یک جلد به ارسطو اختصاص دارد.

او نشان داده که این دو، به‌راستی، آرایش‌شان تأثیر بسیار مهمی در فرهنگ داشته. فیلسوف اگر

فیلسوف است، باید تفکر او واقعاً در فرهنگ تأثیرگذار باشد. در تمام مسائلی که مربوط به آن زمان

یاسد است
مقام علمی استاد
دکتر رضا داوری
اردکانی

یا عصر است یا مربوط به تمام اعصار است، باید تأثیرگذار باشد؛ چنان که ما این را در فارابی می‌بینیم. دکتر داوری نیز واقعاً در نسل کنونی بیش‌ترین تأثیر را در فرهنگ ما داشته‌اند. دکارت سخنی دارد. می‌گوید: «معیار ارزیابی هر فرهنگی به فلسفه آن است.» سخن بسیار عمیقی است. ما اگر بخواهیم ببینیم وضع فرهنگ در یک کشور چگونه است، باید ببینیم وضع تفکر در آن چگونه است. واقعاً شأن و جایگاه فلسفه در آنجا در کجاست. بنابراین معیار سنجش فرهنگ، همان فلسفه است. من می‌خواهم به چند نکته اشاره کنم و ان‌شاءالله دوستان مسائل دیگر را مطرح خواهند کرد.

هیچ‌کس انکار نمی‌کند که در پنجاه سال گذشته جناب دکتر داوری واقعاً در فرهنگ ما بسیار تأثیرگذار بودند. با تمام جریان‌های فکری که در ایران گذشته، از نزدیک، آشنا بودند. در آن درگیر بودند. درباره آن مسئله مطلب نوشته‌اند و واقعاً موضع‌گیری کرده‌اند. قرن ما در تاریخ ما از بعضی جهات منحصر است؛ به‌ویژه از دیدگاه تفکر.

در این پنجاه سال اخیر وقایعی در ایران اتفاق افتاده که شاید در هیچ عصری اتفاق نیفتاده. این مواجهه ما با غرب است؛ غرب نه به معنای یونانی کلمه. در یک حد محدودی گذشتگان ما هم با مسئله غرب یونان مواجه بودند. اما این پنجاه سالی که در واقع دکتر داوری در آن کتاب و مقاله نوشته‌اند و به تألیف و تصنیف پرداخته‌اند، از لحاظ فکری فراز و نشیب بسیار دارد. کمتر نخله‌ای را می‌توانید پیدا کنید که ایشان مقاله یا کتابی در رابطه با آن ننوشته باشد و تفکر نکرده باشد. مسلماً آماج حملات زیادی هم بوده است. ولی ایشان پذیرفته؛ یعنی هیچ‌وقت از جایگاه خودش عدول نکرده است. حتی همین پارسال مسئله ارزیابی علوم انسانی بود. وزرات علوم یک برنامه‌ای داشت و ایشان واقعاً مقاومت کرد. خیلی هم لطمه خورد. کار به روزنامه‌ها کشید. خیلی مطلب نوشتند و ایشان هم پاسخ دادند. ولی موضع ایشان، موضع بسیار مشخصی بود که باید از علوم انسانی در فرهنگ اصیل ما دفاع بشود. نباید طوری باشد که این ارزیابی به فرهنگ اصیل ما لطمه‌ای بزند. مسئله غرب و غرب‌زدگی نیز این چنین است. یعنی واقعاً آقای دکتر در مسئله غرب‌زدگی نیز بسیار حساس بودند. مکتب‌هایی که در اینجا رواج پیدا کرده، خیلی سریع‌الرواج است و بطی‌الزوال. یک مکتبی مثل قارچ ایجاد می‌شود و اثر آن مدت‌ها می‌ماند. ایشان درباره آنها کتاب نوشته است.



در تربیت شاگردان نیز بسیار موفق بوده‌اند. کمتر استادی از این دو نسل می‌توانید پیدا بکنید که، به نحوی، مستقیم یا غیر مستقیم، شاگرد ایشان یا شاگرد شاگرد ایشان نباشد. البته کارهای دیگر ایشان در نهادهای مختلف فرهنگی، مانند انقلاب فرهنگی، را دوستان دیگر حتماً توضیح خواهند داد.

دکتر محقق داماد: بسم الله الرحمن الرحیم. جلسه برای عرض ادب به پیشگاه حکیم بزرگوار، جناب آقای دکتر داوری، فیلسوف فرهنگ است. عنوانی که به آقای دکتر داوری داده شده، فیلسوف فرهنگ است. کلمه فرهنگ در زبان عربی قبل از معاصر، سابقه بوده است. سابقه از نظر سابقه لغتش در ادبیات اسلامی وجود دارد؛ ولی نه به این معنا. سابقه یعنی دستیافت؛ دستیافته‌ها، یافته‌ها. البته یک معنایی هم عرب معاصر استفاده کردند؛ سابقه یعنی علوم مختلف و دگرگون. اما به هر حال این کلمه در ادبیات سنتی، به این معنا، سابقه ندارد. در ادبیات سنتی اسلامی، برای فرهنگ کلمه دیگری آمده که در اصول ما و در ادبیات اصیل ما وجود دارد؛ و آن کلمه ادب است. اجازه بدهید من چند دقیقه در مورد این کلمه صحبت کنم. واژه ادب، حداقل در اوایل قرن هفتم، به معنای فرهنگ است. کتابچه کوچکی بود که در آغاز طلبگی به ما می‌دادند تا بخوانیم. فکر کنم خود آقای دکتر داوری هم این کتاب را خوانده باشند. و آن نصاب‌الصبيان است. ابونصر فراهی سجستانی این کتاب را به شعر درآورده، که شاعر زبردستی است. در تاریخ سیستان آمده که این شاعر هم غزل‌گو بوده و هم قصیده‌گو. نصاب‌الصبيان مجموعه‌ای بود که طلبه‌ای که می‌خواست درس بخواند با آن آغاز می‌کرد. تمام بحرهای عروضی سمرقندی در این کتاب دسته‌بندی شده و در قالب شعر، لغت‌های عرب با واژه‌های فارسی معنا شده است. در آنجا می‌گوید:

ذکی است زیرک و تحریر و حبر دانشمند

ادیب را ادب‌آموز دان، ادب فرهنگ

جالب این است که کلمه ادب در نهج‌البلاغه و در روایات ما نیز واقعاً به معنای همین فرهنگ است. امیرالمومنین در خطبه‌ای نصیحت می‌کند که هر کس می‌خواهد پیشوای جمعیت باشد، یعنی جلو بیفتد، باید خودش را قبل از هر کسی آموزش بدهد؛ قبل از اینکه به دیگری تعلیم بدهد. یعنی معلم باید این کار را بکند، پرفسور باید این کار

محقق داماد:

فلسفه آقای دکتر داوری،

آشنا به غرب بودنش،

اینها همه به جای خودش؛

ارادت من به ایشان،

قبل از هر چیز دیگر،

چند مطلب است.

از همه بالاتر ادب است،

وقار است، شرح صدر است،

حوصله است،

تحمل است.

را بکند، استاد باید این کار را بکند، رئیس دانشگاه باید این کار را بکند، همه باید این کار را بکنند. اگر می‌خواهد مردم را تأدیب بکند، باید با عمل تأدیب بکند، نه با زبان. کسی که خودش را به ادب واداشته و مؤدب است، خودش ادب را آموخته، این آدم را باید تکریم کرد. این سزاوار پاسداشت است. این سزاوار بزرگداشت است. این آدم ارزش دارد که برایش بزرگداشت بگیرند. برخی معلّم‌الناس هستند و مؤدّب‌الناس‌اند و استاد دیگران‌اند، ولی خودشان را تأدیب نمی‌کنند و با ادب نیستند. اما برخی ابتدا خود را ادب کرده، با ادب زندگی می‌کنند. این چنین شخصی از دیگران سزاوارتر است. فلسفه آقای دکتر داوری، آشنا به غرب بودنش، اینها همه به جای خودش؛ ارادت من به ایشان، قبل از هر چیز دیگر، چند مطلب است. از همه بالاتر ادب است، وقار است، شرح صدر است، حوصله است، تحمل است. در این سی سال اخیری که در تهران، شاید بیشتر ساعات روز را، با ایشان بودیم، در مقابل بزرگ‌ترین توهین‌ها برخوردش را دیدم. تحملش را دیدم. هیچ پرخاش نمی‌کند. بدترین توهین‌ها به ایشان شد، ایشان نیش قلم را به توهین و انداخت. در جلساتی بنده بودم و دیدم تندترین حرف به ایشان زده می‌شود، اما ایشان تحمل می‌کند.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از فیض رب

و ایشان مستفیض به فیض رب است. چون آدم پرتحمل و مؤدبی است و من هیچ‌وقت از ایشان تندی، تندخویی و تلخ‌گویی ندیدم؛ درحالی‌که ما دیدیم بی‌انصافی‌های زیادی در حق ایشان شد. همه جور درباره‌شان نوشتند. اما ایشان، در پاسخ، از حدود ادب پا را فراتر نهد. حتی در جلسات خصوصی و دوستانه علیه آنان، که به ایشان تندترین مطلب را می‌گفتند، چیزی نمی‌گفتند. فقط می‌گفتند: «ایشان این جوری فکر می‌کند. این طوری می‌اندیشد. نظر مبارک ایشان این است.» خیلی جالب است. او توهین کرده، بی‌ادبی کرده، اما ایشان این‌طور برخورد می‌کند. خدایا ما را توفیق بده که مؤدب باشیم. بی‌ادب نباشیم. فضای علمی را به بی‌ادبی آلوده نکنیم. تلخ‌گویی نکنیم و با همین شرح صدر در فضای علمی برخورد کنیم. و السلام علیکم و رحمہ‌الله.

دکتر جهانگیری: بسم الله الرحمن الرحيم. وقتی پیشنهاد شد درباره‌ی استاد دکتر داوری صحبت کنم، متحیر بودم که چه بگویم. چون حرف زیاد است و انتخاب خیلی مشکل. اتفاقاً یک کتابی دکتر تألیف کرده‌اند و خیلی پیش‌ها، در سال ۱۳۵۴، چاپ شده. ایشان آن وقت این کتاب را به من عنایت کردند. در مقدمه این کتاب جمله‌ای به چشمم خورد و این را یادداشت کردم که در خصوص همان جمله اینجا سخنرانی کنم. ایشان در آنجا نوشته‌اند که تقاضای جوانان باذوق ما این است که فلسفه به زبان قابل فهم و امروزی گفته و نوشته شود.

به نظر من، همان‌طور که استاد فرموده‌اند، این واقعاً جرح و قرح فلسفه است. فلسفه یک فکر عمیق است؛ اندیشه‌ای عمیق، حتی عمیق‌تر از علم. اگر ما بخواهیم فلسفه را در حد عقل عامه مردم تنزل بدهیم، گویا عقل ابن‌سینا را به عقل یک آدم معمولی تنزل داده‌ایم. گویا عقل اسپینوزا را به عقل یک آدم معمولی تنزل داده‌ایم؛ به جای اینکه عقل این را ترقی بدهیم به عقل ابن‌سینا، اسپینوزا و کانت. در اینجا این مسئله پیش می‌آید که چه کار باید کرد؟ پاسخ روشن است. آن کسی که می‌خواهد فلسفه بخواند، علم بخواند، هنر یاد بگیرد، باید خودش را برای فهم فلسفه و علم و دریافت هنر مستعد و آماده کند؛ نه اینکه مقام آن را پایین بیاورد. باید مقام این را بالا ببرد تا به آن مرحله برسد و مسائل بسیار عمیق و ژرف را دریابد.

همان‌طور که عرض کردم، این مخصوص فلسفه نیست. علم هم همین‌طور است. هنر هم همین‌طور است. هر کسی غزلیات عرفانی حافظ را نمی‌فهمد. یک آدم معمولی که حافظ را بخواند، چیزی نمی‌فهمد. شعر حافظ را باید هومر بخواند تا بفهمد. یعنی آن کس که می‌گویند یکی از ارکان چهارگانه ادبیات دیانت است او دیوان حافظ را می‌خواند، می‌فهمد، می‌نویسد و می‌گوید ای حافظ تو بیا، اگر تو شاعری ما شاعر نیستیم. فکر ابن‌سینا را باید خواجه نصیرالدین طوسی دریابد یا بفهمد نه یک آدم معمولی. او که درک نمی‌کند. فلسفه اسپینوزا را باید هگل بخواند و بگوید یا باید اسپینوزایی شد و یا هرگز فیلسوف نشد.

شاید متجاوز از چهل سال است که من خدمت دکتر داوری ارادت دارم. این افتخار نصیبم شده. سال‌ها همکار ایشان بودم. ایشان علاوه بر استادی فلسفه، انسان والایی هستند. از همه‌ی جهات انسانی مسئولیت‌پذیر و اجتماعی است. چند روز پیش، کتاب فرانسویس بیکن را می‌خواندم. فرانسویس بیکن، یکی از معماران تمدن جدید، بلکه یکی از معماران مؤثر در ساختن تمدن جدید است. تصویری از یک فیلسوف دارد که من آن را در جناب آقای دکتر داوری دیدم. بیکن می‌گوید فیلسوف باید در جامعه باشد. از عملش در رفاه و آسایش مردم استفاده کند. نه اینکه یک جا بنشیند و فکر بکند و فکر بکند؛ و در اداره‌ی جامعه هیچ تأثیری نداشته باشد. آقای داوری، سال ۱۳۵۸ یا ۱۳۵۹، یعنی آن روزهای بسیار بسیار بحرانی دانشگاهی و حکومت گروهک‌ها، که هر کسی برای خودش حقی قائل بود، حاضر شد



جهانگیری:

شاید متجاوز از
چهل سال است که من
خدمت دکتر داوری
ارادت دارم.
این افتخار نصیبم شده.
سال‌ها همکار ایشان بودم.
ایشان علاوه بر
استادی فلسفه،
انسان والایی هستند.
از همه‌ی جهات
انسانی مسئولیت‌پذیر و
اجتماعی است.

ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را بپذیرد. آنهایی که آن روزگار را دیدند، می‌دانند که ایشان با چه حوصله‌ای، با چه متانتی، دانشکده را اداره کرد. عجیب این است که آن سال هم انتخاب رئیس دانشگاه، انتخابی بود، انتصابی نبود. یعنی همه گروهک‌ها، همه استادها، با افکار مختلف، به آقای دکتر داوری رأی دادند. من از یکی از آنها، که عقاید چپی داشت، پرسیدم: «شما هم به آقای دکتر داوری رأی دادید؟» گفت: «بله.» گفتم: «شما با افکار ایشان سازش ندارید!» گفت: «بله، سازش ندارم. ولی آدم بی‌غرضی است. شایسته‌تر از این من نمی‌شناسم. او آدم بی‌غرضی است.» و السلام علیکم و رحمة و برکاته.

دکتر مجتهدی: بسم الله الرحمن الرحيم. بنده یک گزارش نسبتاً مفصلاً برای امروز تهیه کرده بودم که تعمداً کنار می‌گذارم. چون هر قدر بخواهی مختصرش کنی، باز هم زیاد خواهد بود. شاید چون من معلم و مقدمه‌چینی می‌کنم و محتوایی را بیان می‌کنم و بعد سعی می‌کنم که بحث را به نتیجه برسانم. بنده یکی از همکاران آقای دکتر داوری هستم. سال‌های سال در خدمتشان بودم. حالا ما هم اگر نباشیم، امیدواریم ایشان به خدمتشان ادامه بدهند و همیشه موفق باشند.

دیروز هم روز فلسفه بود، امروز هم روز فلسفه است. به حال ما فرقی نمی‌کند که از یک استادی تجلیل بکنیم که به حق، حق دارد و یا اینکه از فلسفه به اصطلاح یاد کنیم و ارزش‌ها را یادآوری کنیم. من مجبورم بعضی از مطالبی را که گفته شد کمی تکرار کنم؛ شاید از نظرگاه خاص خودم. بله آقای دکتر داوری، فیلسوف فرهنگ هستند. اینجا فرهنگ را می‌شود معنی کرد؛ مثلاً به ادب ترجمه کرد. ولی یک بُعد فلسفی هم دارد. فقط یک لفظ نیست. با یک ترجمه ساده نمی‌شود آن را رساند. فلسفه اصلاً همان فرهنگ است. بین فلسفه و فرهنگ، در واقع، هیچ تفاوتی نیست؛ مگر لفظی؛ و فیلسوف فرهنگ، نوعی تکرار امر مکرر است. اینجا من یک توضیحی را درباره این مطلب باید عرض بکنم. اگر فلسفه را با مظاهر دیگر و تجلیات روحی و فکری دیگر انسان مقایسه بکنیم، متوجه خواهیم شد که ذاتاً بین فلسفه و علوم و حتی ادیان و حتی هنر و حتی رشته‌های مختلف علمی تفاوت بسیاری است و ممکن است حتی سوءتفاهم‌هایی هم به وجود بیاید. فلسفه یک رشته، میان رشته‌های دیگر نیست. فلسفه یک شیء نیست که من بگویم این یک شیء است و اینجا است. فلسفه فعل است، تفکر است، و اگر این تفکر در رشته‌های دیگر نباشد، در ریاضی نباشد، آن ریاضیات به درد نخواهد خورد. اگر در فقه نباشد، آن فقه به درد نخواهد خورد. اگر در سیاست نباشد، آن سیاست به درد نخواهد خورد. اگر در فیزیک و شیمی نباشد، استفاده واقعی از آن نخواهد شد. استفاده‌ها صوری خواهد بود. تظاهر خواهد بود. دانشمند نخواهیم بود. افرادی هستند که ادعای دانش می‌کنند. ولی دانشمند نیستند. فلسفه آن انگیزه درونی است که ممکن است در یک طبیب بیشتر از یک فیلسوف وجود داشته باشد. ممکن است در یک داستان‌نویس یا شاعر یا هر کس دیگری که تصور می‌فرمایید، عمیق‌تر از معلمی باشد که ادعا می‌کند فلسفه درس می‌دهد. فلسفه اگر نباشد، یعنی بقیه رشته‌ها، بازی می‌کنند، تظاهر می‌کنند و اینها نتیجه‌ای هم نخواهد داشت. فلسفه، تفکر ناگفته است. آن حرکت مزمن است. آن حرکتی است که در زیر هر فکری، هر عملی باید خودش را متجلی بکند. فیلسوف همیشه در راه است و هیچ‌وقت نمی‌ایستد؛ و همان در راه بودن، به علم، به زندگی تحرک می‌دهد. فیلسوف و فلسفه انگیزه پژوهش است. آموزش پژوهش است. انگیزه ایجاد می‌کند که ما پژوهش بکنیم. ادعا هم ندارد که داناست. هیچ‌وقت فراموش نکنید در رساله‌های افلاطونی همه می‌دانند؛ جز سقراط که می‌گوید نمی‌دانم. او شوخی نمی‌کند. واقعاً نمی‌داند، می‌خواهد جست‌وجو کند. می‌خواهد بداند عدالت چیست. جست‌وجو می‌کند. ساده نمی‌شود گفت عدالت این است یا این نیست.

این ذهن وقاد است، این تربیت درونی عمیق است؛ که اگر نباشد بقیه‌اش احتمال دارد فقط حرف باشد. فیلسوف، در واقع، می‌تواند اسم نداشته باشد. بی‌نام باشد. کسی نباشد. چهره‌ای نداشته باشد. ولی باز هم فیلسوف باشد. فیلسوف یک مجسمه نیست که ما تجلیلش بکنیم. فیلسوف عمیق‌تر از این حرف‌هاست. در عرض این سال‌ها، در این جریاناتی که واقف هستید، گاهی بسیار خوشایند هستند و گاهی بسیار ناخوشایند، از نزدیک شاهد هستم و از نزدیک همراه بودم با این حرکت دائمی مستمر، همان طوری که در ابتدای آن مقاله فرمودند، این حرکت مستمر که آسان نیست. برای اینکه حفظ استمرار تحرک، و اصلاً تحرک خودش همین حرکت است. اصلاً اگر نباشد تحرک نیست؛ یعنی تا این حد. من شاهد بودم که آقای دکتر داوری، با همان خصایصی که رفقا فرمودند، با یک اخلاق بسیار بسیار افتاده، بسیار به‌جا، بدون تظاهر، سعی کردند به این شعله‌ای که هر فیلسوفی باید همراه خودش داشته باشد وفادار بمانند. فلسفه وفاداری است؛ وفاداری به یک اصلی، یک اصلی که شأن انسان را برای انسان در این دنیا توجیه می‌کند و انسان این شأن را گرامی می‌دارد. من از نزدیک



مجتهدی:
آقای دکتر داوری،
با همان خصایصی که
رفقا فرمودند،
با یک اخلاق
بسیار بسیار افتاده،
بسیار به‌جا، بدون تظاهر،
سعی کردند
به این شعله‌ای که
هر فیلسوفی
باید همراه خودش
داشته باشد
وفادار بمانند.

شاهد فعالیت‌های فرهنگی دکتر داوری بودم و برایشان از خداوند متعال موفقیت‌های بیشتر و خدمت بیشتر آرزو می‌کنم. بسیار متشکرم.

پیام دکتر محمد خاتمی: بسم الله الرحمن الرحيم. استاد عزیز، حضرت آقای اعوانی، گفته بودم و مشتاق بودم که در مراسم بزرگداشت استاد فرزانه، حضرت آقای دکتر داوری، که به همت انجمن حکمت و فلسفه برگزار می‌شود، شرکت کنم و از محضر بزرگواران بهره بگیرم. بزرگداشت استاد داوری، بزرگداشت خرد، اخلاق و معرفت است؛ و نقش ممتاز این بزرگوار، در نیم قرن حیات عقیدتی و علمی این مرز و بوم، نقشی فراموش‌ناشدنی است. خداوند بر طول عمر ایشان و شما و همه فرهیختگان نیک‌آیین بیفزاید. ایام عزت مستدام.

دکتر دینانی: بسم الله الرحمن الرحيم. بزرگان زیادی در عالم آمدند و رفتند و هستند و خواهند ماند. فیلسوفان را باید در سخنان شناخت. در زندگی معمولی، کیفیت ازدواج و رفت و آمد و این کارها و زندگی روزمره نمی‌شود کسی را شناخت. شناخت باید از طریق سخنان صورت گیرد. زیرا که فلسفه یعنی همین. اما وظیفه فلسفه چیست؟ آیا فلسفه موظف است که مشکلات روزمره زندگی مردم را حل بکند؟ مردم از یک فیلسوف انتظار دارند که مشکلات روزمره‌شان را حل بکند؟ به نظر می‌آید این توقع بی‌جایی است. بنا نیست مشکلات روزمره مردم را فلسفه حل بکند. فیلسوف به مسائلی می‌پردازد که با پرسش‌های مهم روبه‌روست.

اساساً فلسفه در پرسش مطرح می‌شود. آنجا که پرسش نیست، فلسفه نیست. اما پرسش متفاوت است. یک‌سری پرسش‌های روزمره است و یک‌سری پرسش‌های بنیادین. مثل انجام کجاست؟ سرنوشت چیست؟ واقعیت چیست؟ حقیقت کدام است؟ خودی چیست؟ فیلسوف باید به پرسش‌های نوع دوم پاسخ بدهد. کلمه باید را به کار بردم. اصلاح می‌کنم. اصلاً برای فیلسوف نمی‌توان تعیین تکلیف کرد. به مجرد اینکه تعیین تکلیف شد، فلسفه مقید می‌شود و وقتی مقید شد، دیگر فلسفه نیست. فلسفه از هر قیدی آزاد است. پرسش‌های بنیادین بشر، از نهاد بشر سر برمی‌آورد. انسان اساساً موجود پرسشگری است، اصلاً انسانیت انسان به پرسش است. انسانی که پرسش ندارد، انسان نیست؛ حیوانی است دو پا. انسان به پرسش، انسان است. این پرسش هر چه بنیادی‌تر باشد، ارزشمندتر و فلسفی‌تر است. بنابراین، این تعریفی که از فلسفه دادم، شاید خارج از انتظار مردم روزگار ما باشد. مردم روزگار ما خیلی اهل انتظار هستند. انتظار مردم از یک فیلسوف چیست؟ سؤال جالبی است. انتظارات خاصی از فیلسوف دارند. فیلسوف باید به فلسفه‌اش بپردازد. اصلاً خیلی نمی‌شود فلسفه را تعلیم داد. ما نیاز داریم که فلسفه را بیاموزیم. فلسفه به یک معنی خیلی آموختنی نیست. اندیشه‌ها را می‌شود تعلیم داد و می‌شود آموخت. اما کار فیلسوف آموختن اندیشه‌ها نیست. فیلسوف، اندیشه‌ها را می‌اندیشد. و اندیشیدن اندیشه‌ها آموختنی نیست. این بیان از فلسفه قدری مشکل است. اینکه مردم با فلسفه مشکل دارند، به این دلیل است که از فیلسوف انتظارات خاصی دارند. فیلسوفی بزرگ می‌گوید که برای فیلسوف یک بار مخلوق شدن کافی نیست. همه مردم یک بار خلق شدند، فیلسوف باید دوباره خود را بیافریند. آفرینش خداوند برایش کافی نیست. خدا همه را آفریده. فیلسوف باید از نو خود را بیافریند؛ و کسی که از نو خود را نیافریند، فیلسوف نیست. این همان چیزی است که در روایات دینی، هم در اسلام و هم در مسیحیت، آمده است: تولد دوباره.

بحث بسیار است. من حرفم را کوتاه می‌کنم. اظهار ارادتی بود به استاد، فیلسوف فرهنگ، به‌حق، فیلسوف بزرگ عصر ما. بنده هم سال‌ها افتخار دوستی و همکاری با ایشان را داشتم؛ و سال‌هاست که در گروه فلسفه دانشگاه با ایشان همکاری می‌کنم. او فیلسوفی است ژرف‌اندیش. به‌خوبی می‌اندیشد، دغدغه فلسفه دارد و فلسفه برایش جدی است. آرام است و پرتحمل و بسیار خوش‌نیت و برای همه خیرخواه. این مدتی که من با ایشان آشنایی دارم، یک بدخواهی و حتی بدگویی از شخص ایشان نشنیدم. از کسی بد نمی‌گویم. یعنی آن‌قدر خوب است که من گاهی می‌گویم این همه خوب بودن، خوب نیست. زیادی خوب هستند. خیرخواه هستند. ژرف می‌اندیشند و آثار ایشان خوشبختانه موجود است و در دسترس. کتاب اخیرشان به صورت دیالوگ یا مونولوگ است که به صورت دیالوگ با خودشان نوشته‌اند و این هم نشان می‌دهد که تا چه اندازه به ژرفای مطالب پی برده‌اند و می‌اندیشند.

دکتر پازوکی: بسم الله الرحمن الرحيم. به عنوان یکی از شاگردان متقدم استاد دکتر داوری چند لحظه‌ای سخن می‌گویم. عنوانی که برای بزرگداشت ایشان در نظر گرفته شده، یعنی فیلسوف فرهنگ از جهتی، همان‌طور که آقای دکتر اعوانی فرمودند، ناظر است به آنچه که در رساله ایشان است. رساله دکترای ایشان درباره نسبت میان فارابی و افلاطون است و کسی که اولین بار نسبت میان فرهنگ و فلسفه را طرح کرده، افلاطون است. در رساله جمهوری سخن از مراتبی است که فیلسوف به معنای افلاطونی آن طی می‌کند؛ مراتبی که فیلسوف در معرفت طی می‌کند و آن حجابی که از حقیقت (aletheia) برایش برداشته می‌شود. مراتب حقیقت با مراتب پایدیا متناسب است. پایدیا،

دینانی:

او فیلسوفی است

ژرف‌اندیش.

به‌خوبی می‌اندیشد،

دغدغه فلسفه دارد و

فلسفه برایش جدی است.

آرام است و پرتحمل و

بسیار خوش‌نیت و

برای همه

خیرخواه.



در لغت یونانی، به‌طور دقیق، مترادف با ادب نفس است. پاپس (pais) در یونانی، به معنی کودک و نوجوان است و پایدیا یعنی تربیت نفس. و ما می‌دانیم که یونانیان کلمه پایدیا را برای فنون و هنرها هم به کار برده‌اند. همان‌طوری که فرمودند، ورنریگر کتابی دارد به نام پایدیا، که دربارهٔ فرهنگ دورهٔ یونانی سخن می‌گوید. نسبتی که بین ادب نفس و مراتب حقیقت و مراتب معرفتی که فیلسوف طی می‌کند در آن رساله به خوبی تبیین شده که چگونه همان‌طور که سالک از بی‌ادبی رو به ادب می‌رود، در مورد حقیقت هم فیلسوف هر چه بالاتر می‌رود، با حقیقت آشناتر می‌شود. آن اپایدیا (Apaideia) یونانی، که معنی بی‌تربیتی می‌دهد، آن «ا» اولش پیشوند نفی است. افلاطون پایدیا را هم به کار نمی‌برد. اپایدیا را به کار می‌برد. یعنی چگونه فیلسوف به ادب کامل می‌رسد؛ منتها ادبی که قدما می‌گفته‌اند. از این حیث نسبتی بین تربیت جوان و آن چیزی که در سنت تصوف اسلام، تحت عنوان فتوت هست، وجود دارد. اگر دقت کنیم بیشتر بحث‌ها دربارهٔ هنرها و پیشه‌ها در متون ما در فتوت‌نامه‌ها آمده؛ که چگونه هنرمند تربیت نفس می‌کند و آن جوانمردی و فتوت با هنرمند شدن نسبت دارد. جناب آقای دکتر داوری جزء اولین محققان فلسفه هستند که در ایران معاصر نسبت میان فلسفه و فرهنگ را نشان دادند. به نظر من کتاب شاعران در زمان عُسرت یکی از بهترین آثار ایشان است که به سال ۱۳۵۴ مربوط می‌شود. آن موقع بنده آن کتاب را گرفتم و با اشتیاق خواندم. بعدها هم می‌بینیم از کسانی هستند که در دیگر رشته‌های مربوط به حوزهٔ فرهنگ نقش اساسی داشتند و مؤثر بودند و به هر حال حوزهٔ فرهنگ ما، حوزهٔ هنرهای ما، به‌خصوص، نیاز به این دارد که فلاسفه به‌نجوی از حیث فکری مدد برسانند. چراکه از این حیث مشکلاتی در آن حوزه وجود دارد.

دکتر غلامعلی حداد عادل: بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت

جمع ارجمندی که به احترام استاد محترم، جناب آقای دکتر داوری، گرد آمده‌اند، سلام عرض می‌کنم و از انجمن حکمت و فلسفه از جناب دکتر اعوانی هم تشکر می‌کنم؛ هم به جهت بزرگداشت استاد داوری و هم از آن جهت که به بنده هم فرصتی دادند تا اظهار ارادتی به حضور ایشان داشته باشیم. آشنایی بنده با آقای دکتر داوری، درست، چهل سال پیش صورت گرفت؛ آن هم بر حسب اتفاق. من با داشتن فوق‌لیسانس فیزیک، از دانشکده علوم، به دانشکده ادبیات رفتم. دانشجوی سال اول رشته علوم اجتماعی شدم. یک درس فلسفه‌ای در برنامهٔ درسی ما بود. از قضا معلم این درس آقای دکتر داوری بودند. و این یک اتفاق مبارک برای من بود که، در دانشکده ادبیات، فلسفه را از زبان ایشان بشنوم. در آن زمان روشنفکری، غالباً مترادف و برابر با مارکسیسم بودن و حداقل سوسیالیسم بودن، بود. یعنی وقتی می‌گفتند روشنفکر، هشتاد درصد روشنفکران لزوماً گرایش مارکسیستی داشتند. بیست درصد هم طرفدار لیبرالیسم و سرمایه‌داری غربی بودند. اما ما در کلاس درس دکتر داوری با روشنفکری روبه‌رو بودیم که از این اوصاف و برچسب‌های رایج زمانه به دور بود. روشنفکر بود و هست، اما تکرارکنندهٔ شعارهای بر سر زبان‌ها نبود. لیبرال نبود، پوزیتیویست نبود. در آن زمان در دانشکده ادبیات فضای سنگینی بود. به کتاب فلیسین شاله نگاه بکنید و کتاب‌های دیگری که همه می‌خواندند و مبلغ مارکسیسم نبود. دانشجو در کلاس درس دکتر داوری بیش از هر چیز طعم تفکر را می‌چشید. ایشان با بیان شیرین، با سخن دلنشین، با متانت دانشجو را به عمق تفکر دعوت می‌کردند. آن دین‌ستیزی و دین‌گریزی که مُد زمانه بود، در وجود آقای دکتر داوری نبود. برعکس، ایشان همواره نسبت به گوهر دین و معنویت تأکید داشتند. ما در کلاس ایشان یک ترکیب لطیفی از فلسفه و ادبیات و تمرینات عرفانی را می‌دیدیم. آقای دکتر داوری، که بنده در این چهل سال توفیق دوستی با ایشان و شاگردی ایشان را حس کرده‌ام، برای بنده سرمایه‌ای است. برخلاف بسیاری دیگر که در فلسفه، معلومات فلسفی دارند، ایشان حال فلسفی دارند. من همیشه گفتم که آقای داوری حال فلسفی‌اش بر قال فلسفی‌اش غلبه دارد. مثل یک شاعری که وقتی سکوت هم می‌کند، در حال شاعرانگی است. دکتر داوری، حتی وقتی سخنی نمی‌گوید، انسان می‌تواند تصور کند که او دارد فکر می‌کند. این حال فلسفی ملکهٔ ایشان شده. دربارهٔ مسائل معمولی هم که صحبت می‌کند، مسائل اداری، تصمیمات اداری و اینها، باز، آن رگهٔ فلسفی از ورای همین صحبت‌های عادی قابل لمس است. ایشان تلاششان این بوده که مخاطبان خودشان را از بین دانشجویان یا خوانندگان آثارشان از روزمرگی دور کنند. در جامعه همه به دنبال این هستند که از یک جایی، از یک چیزی، شروع کنند و به‌سرعت به سمت نتایج جلو بروند. به نتایج برسند. به حاصل برسند. به منافعش برسند. دکتر داوری برعکس است. به هر چیزی که

می‌رسد، به جای اینکه رو به جلو شتاب کند، رو به عقب برمی‌گردد و به ریشه فکر می‌کند. یعنی به جای اینکه به سوی نتیجه عملی شتاب کند، ما را به ریشه و مبنای نظری و فکری آن دعوت می‌کند. این دقیقاً شأن یک فیلسوف است. در واقع این شنا کردن خلاف جریان آب است و این هم کاری است که یک فیلسوف می‌کند. آقای داوری فقط به فلسفه به معنای اخص کلمه، یعنی متافیزیک، و در قالب اصطلاحات رسمی فلسفه سخن نمی‌گویند. ایشان تفکرشان همواره معطوف به یکی از عناصر فرهنگی است. حالا یا ادبیات است یا هنر است یا تاریخ است یا سیاست است یا اخلاق است؛ و انتخاب عنوان فیلسوف فرهنگ، برای ایشان، انتخاب بسیار درستی است. هر کس که این دعوتنامه‌ها را برای دکتر داوری، به عنوان فیلسوف فرهنگ، دریافت کرد، تعجب نکرد؛ بلکه تحسین کرد.

هر کس که دید روی تو، بوسید چشم من کاری که کرد دیده من، بی‌بصر نکرد

کسی که این کار را کرده، کاری از سر بصیرت کرده. ما همیشه در کلاس آقای دکتر داوری آن چاشنی شیرین معنویت را می‌چشیدیم. سی سال پیش، درست در همین ماه‌ها، که در ایران انقلاب در حال اوج گرفتن بود، بنده این توفیق را داشتم که هفته‌ای یکی دو بار به منزل دکتر داوری بروم. آن موقع مشغول نوشتن رساله پایان‌نامه خودم درباره کانت بودم. یک کتابی به زبان فرانسه در اختیار داشتم که هم به لحاظ زبان فرانسه و هم به لحاظ مطلب محتاج استفاده از جناب آقای دکتر داوری بودم. زحمتشان می‌دادم. می‌رفتم منزلشان و با هم می‌نشستیم. اما حقیقت این است که آن قدر که راجع به انقلاب حرف می‌زدیم، راجع به فلسفه حرف نمی‌زدیم. کتاب در دست من می‌ماند. هم دغدغه ایشان فلسفه بود، هم دغدغه من. یادم هست که آقای دکتر داوری می‌گفتند که امام، در سخنرانی‌ای که راجع به کاپیتولاسیون کرده‌اند، گفته‌اند که قلبم در فشار است. اصلاً سخنرانی‌شان را با این جمله آغاز کرده‌اند. یعنی کاملاً محسوس بود که دکتر داوری به یک آینده‌ای نگاه می‌کند که آن آینده در حال تولد است. و ما هر دو یک حال داشتیم. در این سی سال هم، آقای دکتر داوری در عرصه فرهنگی لحظه‌ای از خدمت به کشور باز نمانده‌اند؛ چه در یونسکو، چه در گروه فلسفه، چه در ریاست دانشکده ادبیات، چه در ریاست فرهنگستان علوم، چه در عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، در همه این مراحل بنده توفیق و افتخار همراهی با ایشان را داشتم و در کنار ایشان بودم. ایشان یک استاد متفکر خدمتگزار به کشور بودند و باید بگویم که در چهل سال گذشته که من در گروه فلسفه دانشکده ادبیات بودم، ایشان یکی از کسانی بودند که با شخصیت خودشان به این گروه حال و هوا و رنگ و مشخصه بخشیدند. یعنی دکتر داوری یکی از کسانی هستند که گروه فلسفه با او تعریف می‌شود. حال او مؤثر بوده. محبت زیادی دارند و من همیشه خودم را شاگرد ایشان می‌دانم. گرچه گاهی هم این شاگردی تبدیل به دوستی شده. ایشان اجازه می‌دهند من در حضورشان شوخی بکنم، شوخی‌هایی با ایشان کرده‌ام و می‌کنم که چون اجازه نمی‌دهند، اینجا برای شما نمی‌گویم. ان‌شاءالله که همیشه زنده و سربلند باشند و کشور از وجودشان استفاده بکند. تشکر می‌کنم.

دکتر مصلح: بسم الله الرحمن الرحيم. من به عنوان یکی از شاگردان استاد ظاهراً وظیفه‌ام این است که در حد توان و فهم خودم و آنچه که آموخته‌ام از آقای دکتر داوری را بگویم. اگر از من بپرسند که آقای دکتر داوری را آن گونه که شما یافتید، چگونه توصیف می‌کنید؟ به گمان من جناب دکتر داوری متفکر افلاطونی در دوران مابعد نیچه هستند. توصیف هگلی بودن برای دکتر داوری توصیف خوبی نیست. آنچه که ما، با عنوان شاگردان متوسط ایشان، فهمیده‌ایم، ایمان داشتن به قدرت و توان عقل برای خردمندانه‌تر کردن عرصه ذهنی انسانی است. دکتر داوری با اذعان به اینکه ما در دوران مابعد نیچه‌ای هستیم، ارزش‌ها متزلزل شده، واژگون شده، از جمله کسانی هستند که سخت به قدرت خرد آدمی ایمان دارند؛ برای اینکه به این تزلزل‌ها سامان داده بشود، تعارضات یافته بشود و زندگی بهتری داشته باشیم. ایشان از برجسته‌ترین و ممتازترین و مؤثرترین متفکران جمهوری اسلامی است. دکتر داوری بر اساس نوشته‌هایی که از قبل از انقلاب داشته‌اند، به گمان من، احیاناً مطرودمترین و نزدیک‌ترین امکانی را که از درون فرهنگ ایرانی تشخیص می‌دادند یا گمان می‌کردند که از این فرهنگ برمی‌آید، مدلی مانند جمهوری اسلامی بوده است. همین برداشت دکتر داوری پس از انقلاب اسلامی باعث شده که ایشان، بین متفکران، هماهنگ‌ترین فیلسوف با مبانی انقلاب اسلامی باشد؛ و همین نکته باعث دو مشکل برای دکتر داوری شده است؛ یکی از سوی دوستان، یکی از سوی منتقدان. دوستان دکتر داوری، به‌خصوص کسانی که در جمهوری اسلامی نقش‌های سیاسی مؤثری داشتند، همواره انتظار داشتند که دکتر داوری متفکر، به قاعده‌های رسمی در جمهوری اسلامی تحلیل پیدا کنند. این یک مشکل متفکر است. حضور دکتر داوری به عنوان یک فیلسوف در عرصه تفکر و در عین حال همراهی با جمهوری اسلامی، همیشه، در زندگی دکتر داوری یک مشکل بوده. بنده، به عنوان دانشجویی که در کنار ایشان و گاهی از دور نظاره‌گر ایشان بودم، گاهی احساس می‌کردم که دکتر داوری در جامعه ایرانی و جمهوری اسلامی یک تجربه است. آیا می‌توانیم متفکر باشیم و همه موازین تفکر را هم با خود داشته باشیم، ملازمت با نظام جمهوری اسلامی هم داشته

حداد عادل:

دکتر داوری برعکس است.

به هر چیزی که می‌رسد،

به جای اینکه رو به جلو

شتاب کند، رو به عقب

برمی‌گردد و به ریشه فکر

می‌کند. یعنی به جای اینکه به

سوی نتیجه عملی شتاب کند،

ما را به ریشه و مبنای نظری

و فکری آن دعوت می‌کند.

این دقیقاً شأن یک فیلسوف

است. در واقع این شنا کردن

خلاف جریان آب است و

این هم کاری است که

یک فیلسوف می‌کند.

مصلح:

به گمان من

جناب دکتر داوری

متفکر افلاطونی

در دوران

مابعد نیچه

هستند.



باشیم و در عین حال چه قدر عرصه می‌تواند برای ما باز شود. به گمان من تجربه‌نامه فرهنگ یکی از تجربه‌های بسیار مهم جمهوری اسلامی است. اینکه متفکری عمیق بیندیشد، به مبانی نظامی که الآن تأسیس شده ایمان داشته باشد و با نوشیدن از آبشخورهای فرهنگ ایرانی راه‌های جدید و امکانات نهفته در فرهنگ را بیابد؛ این اصالت اندیشه دکتر داوری است. با توجه به رفتاری که دکتر داوری در طول این سی سال در جمهوری اسلامی داشته‌اند، یکی دیگر از مشکلاتی که از سوی منتقدان بوده این است که رفتار دکتر داوری و اندیشه دکتر داوری، به نسبتی که با جمهوری اسلامی دارد، تحلیل پیدا کند. یعنی در تحلیل‌ها و انتقادها هم اغلب دکتر داوری و اندیشه او کم انگاشته شده و آنچه که گفته شده، تحلیل داده شده به نسبتی که با جمهوری اسلامی دارد و احیاناً برای منصب و مقام این کار را کرده. به گمان من، آنچه که از دکتر داوری ظاهر شده، تجربه‌ای بسیار آموختنی از زندگی یک فیلسوف در درون جامعه ما است. ما قبل از انقلاب چنین تصویری داشتیم و اکنون هم این تصور ادامه دارد که یا باید روشنفکر باشی و اپوزیسیون، یا

باید همراه نظام باشی. اگر همراه نظام هستی، فروکاسته می‌شوی به قالب‌های رسمی. متفکر در جامعه ما چه نقشی می‌تواند داشته باشد، و حتی شخص دکتر داوری، به گمان من، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در مورد شخص ایشان مصداق دارد. از خداوند مسئلت دارم که آقای دکتر داوری همچنان سالم باشند و توانا، و بتوانند بیندیشند. این‌گونه جلسات، که الآن رونق بیشتری پیدا کرده، که در حضور یک متفکر، برنامه‌هایی برای تجلیل و تکریم برگزار شود، خوب است. می‌بایست در گام بعدی بیندیشیم که چه کنیم که این جلسات پرثمرتر باشد. توانمندی‌ها و به عبارتی امکانات دکتر داوری هنوز به ظهور نرسیده. ما باید بکوشیم برای امثال دکتر داوری اول آینه بشویم و او را نقد بکنیم.

در همین‌جا من یک درخواست از استاد داوری دارم و آن نگارش خاطراتشان از پنجاه سال پیش است. یک بار، پنج سال پیش، من از ایشان تقاضا کردم و شروع کردند. ولی مانعی پیش آمد. خاطرات ایشان بسیار

مهم است. هم دوستان و هم شاگردان ایشان می‌دانند که خاطرات دکتر داوری به تنهایی یک سند زنده برای مهم‌ترین اقدامات فکری و فرهنگی جامعه ایرانی از پنجاه سال پیش است؛ خاطرات ایشان از نهضت ملی، از روشنفکران، از پیدایش دانشگاه تهران، از سابقه کتاب‌های فلسفی، ترجمه‌ها، بنده در کمتر شخصی این‌گونه توانایی و حضور ذهن دیدم؛ همین‌طور تجارب ایشان در آستانه انقلاب اسلامی و در مراسم مختلفی که در جمهوری اسلامی بوده.

دکتر سعید آبادی (دبیر محترم کمیسیون ملی یونسکو در ایران): بسم الله الرحمن الرحیم. با عرض سلام. من هرگز به خودم اجازه نمی‌دهم که در جمع بزرگی و برای شخصیت بزرگی همچون دکتر داوری حرف بزنم. اما با توجه به اینکه آقای دکتر اعوانی هم فرمودند که پیام کمیسیون ملی یونسکو را قرائت کنم، اینجا، در عرض چند دقیقه، پیام کمیسیون ملی یونسکو را درباره دکتر داوری برایتان قرائت می‌کنم:

استاد گرامی، جناب آقای دکتر داوری اردکانی، از زمان پیدایش فلسفه فرزاندانی رخ نمودند که بر اساس عقلانیت، تفکر و معرفت را نوید آوردند. فرزندان و فیلسوفان در گذر زمان‌ها و تمدن‌ها، رهبری فکری بشریت و هدایت آن را به سوی مراتب عالی‌قدر در دست داشته‌اند و کوشیده‌اند از پیچیدگی‌های دیرینه جهان گرهی بکشایند. برای جامعه عظیم ایران هم عصر بودن با یکی از دانایان و فرزندان دوران، مایه مباهات است. فیلسوفی که با انتخاب راه درست و توفیق بسیار در این مسیر پرمخاطره، حقی عظیم بر گردن ما دارد. جناب آقای دکتر داوری اردکانی، قدردانی از خدمات ارزنده جناب عالی، در مسیر پر غرور اعتلای تمدن و فرهنگ ایرانی، در مقابل دستاوردهای علمی و فراهم آوردن اتحاد برای نوع انسان، کاری بس اندک است. کمیسیون ملی یونسکو با پاسداشت مقام شامخ علمی جناب عالی، در روز جهانی فلسفه، آرزو دارد که، در عین سلامت، همچنان پرچمدار علم و معرفت و آموزش توأم با بصیرت باشید. خدمات و نقش جنابعالی به عنوان سرپرست کمیسیون ملی ایران در سال‌های گذشته در پیشبرد اهداف فرهنگی، علمی و آموزشی ایران را نیز ارج می‌گذاریم. کمیسیون ملی یونسکو در ایران.



دکتر خرمشاد: بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت فردفرد عزیزان عرض ارادت دارم. مایه مباهات است که در جلسه‌ای، مختصر عرایضی داشته باشم. دو سه نکته را عرض می‌کنم. ابتدا، به صورت رسمی، از جناب وزیر محترم علوم و وزارت علوم و تحقیقات و فن‌آوری از دست‌اندرکاران این بزرگداشت صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم این کار تداوم پیدا بکند و جامعه علمی ایران و وزارت علوم بتواند بخشی از دین خودش را به شما، عالمان، به خصوص سرور عزیزم، جناب آقای دکتر داوری، ادا بکند. به عنوان دبیر جشنواره فارابی، که آن هم با راهنمایی‌های خود آقای دکتر داوری، الحمدالله، به سرانجام مقصود رسیده، و با هدف بزرگداشت علوم انسانی و رشد و اعتلای علوم انسانی، از ایشان، که از قوام‌بخش‌های علوم انسانی کشور هستند، صمیمانه تشکر می‌کنم. قطعاً علوم انسانی امروز ایران را بدون اسم دکتر داوری نمی‌شود تصور کرد. از این جهت هم عرض تبریک و قدردانی و تشکر دارم. دو نکته بعد را در واقع به عنوان دو نکته شخصی می‌خواهم عرض بکنم. آنچه را، به ذهن بنده از شرکت در این جلسه رسید، در واقع عرض بکنم و آن این است که به عنوان فردی که، به هر حال، سنی کمتر از بزرگانی که تشریف دارند، دارد، احساسی که به من دست داد شکر گذاشتن به درگاه حضرت احدیت بود؛ که، الحمدالله، ایران بزرگ متفکرانی دارد که در این جلسه حضور دارند و متفکر بزرگی همچون جناب آقای دکتر داوری.

می‌خواهم عرض کنم جناب آقای دکتر داوری شما دماوند تفکر ایرانی هستید و جوان‌ترها و نسل جدید با پشت‌گرمی شما به آینده ایران نگاه می‌کنند و شما ادامه گذشته بسیار پرافتخار و راهنمای آینده پرتلاؤ و پرافتخار هستید. وصفی را که از حضرت‌عالی توسط شاگردان و دوستان شد، من با دو خاطره می‌خواهم تکمیل بکنم و به عنوان کوچکی مَهر تأیید بگذارم. که البته این مایه افتخاری برای بنده هست؛ وگرنه مَهر تأیید بنده هیچ بر شما نمی‌افزاید. یکی از رفقای بسیار نزدیک ما از دانشجویان فلسفه بودند که در اردوگاه منتقد حضرت‌عالی بسیار فعال بودند و بارها، بدون اینکه شاید حضرت‌عالی را زیارت کرده باشند، در اتاق‌های دانشجویی خودمان نقدهای بسیار غیر منصفانه‌ای را مطرح می‌کردند. تا اینکه بعدها دانشجوی دکترای حضرت‌عالی شدند و خدمت حضرت‌عالی رسیدند. آن شخصیتی که اشاره کردند جناب آقای دکتر داوری آرام و صبور است و آنکه آقای دکتر حداد اشاره فرمودند که در کلاسش چاشنی معرفت و حلاوت عرفان وجود داشت، من این را به‌شخصه در آن فرد دیدم؛ که از مریدان حضرت‌عالی شدند. و من می‌توانم گواهی بدهم فاصله آن فرد قبل و بعدش چه‌قدر بود! و بشارتی عرض بکنم که این بشارت هم حضرت‌عالی را بشارت خواهد بود و هم آینده ایران را. من با جوانان بسیاری برخورد دارم که سن هجده، نوزده و بیست سالگی را در دانشگاه‌ها می‌گذرانند. کتاب‌هایی که عزیزان اشاره کردند، کتاب‌های منبعی است که به صورت سیر مطالعاتی مورد توجه نسل جوان امروزین ما، به‌خصوص جوانان متدین، قرار می‌گیرد و این قدمت و قوام و استواری تفکر ایرانی را و دماوند تفکر ایرانی را ان‌شاءالله تداوم خواهد بخشید. به همین جهت، بنده یکی از یافته‌هایم در این جلسه امیدواری به آینده بود با حضور بزرگانی که در جلسه حضور دارند و حضور بزرگی همچون حضرت‌عالی که به هر حال جلسه به یاد و نام شما برگزار شده، متشکرم.

دکتر داوری: بسم الله الرحمن الرحيم. چند ماه پیش در مجلسی از یک استاد معماری نامدار تجلیل می‌شد. ایشان در همان مجلس دار فانی را وداع گفتند. من معنی این واقعه را می‌فهمم. چنین مجلسی و شنیدن چنین سخنانی از حد لیاقت من بیرون است. من یک روستایی ساده هستم، که با کتاب انس پیدا کردم و البته این شرط کمی نیست. بزرگوارانی که اینجا سخن گفتند، به گراف سخن نمی‌گویند. اصلاً من که چیزی و کسی نیستم که در مورد من گزافه‌گویی بشود. من یک طلبه ساده فلسفه هستم. اما حرف‌هایشان را باور می‌کنم. چه، اگر باور نکنم، جسارت کرده‌ام. آنچه فرمودند همه مربوط به یک صفت است. من اصلاً به کاری که کردم کاری ندارم. من پنجاه و هفت سال معلمی کردم و حدود پنجاه سال هم قلم زدم. کاری که کردم از روی اعتقاد و با اعتقاد بوده. به این جهت تواضع بیخود و بیهوده نمی‌کنم. اما، در حقیقت، در آنچه که گفتند احسان بود؛ احسان به معلمی که پنجاه و هفت سال معلمی کرده است، احسان به کسی که قلم زده و قلم بدون غرض. من هیچ‌وقت غرضی نداشتم‌ام و هر چه کردم در راه خدا بوده. من هیچ ادعایی ندارم، اما جزء مهم کار من ناشی از علاقه‌ام، ناشی از محبت بوده. من اگر هر آزادی‌ای داشته باشم، جز به فلسفه و مطالعه نمی‌پردازم. در این مجلس از بنده قدردانی شده است. ولی من اصلاً راضی نبوده‌ام و توقع نداشتم‌ام. این مجلس قدردانی کرده از کسی که ساده آمده و معلمی کرده. در معلمی خودش غل و غش نداشته و کوتاهی نکرده. یکی از همکاران من، که الان استاد است و قبلاً در کلاس من بوده، گفته بود که ما سه چیز از داوری یاد گرفتیم. یکی اینکه افلاطون گاوبندی داشته، ارسطو حسود بوده و یکی دیگر همچین چیزی، و هیچ چیزی از او یاد نگرفتیم. نمی‌دانم من، کی این تعلیمات را داشتم و به کسی افاده کردم و کجا افاده کردم. ولی به هر حال او لابد این‌طور گرفته. این‌طور شنیده. این‌طور دریافت کرده و درک کرده. من نمی‌خواهم بگویم چیزی

داشتم. چیزی نداشتم. ولی می‌خواستم معلم باشم. در اوایل انقلاب دانشجویان که اظهار نظر می‌کردند، و معمولاً دانشجویان، معدل که بگیرید، درست اظهار نظر می‌کنند. در اوایل انقلاب این اظهار نظرها که می‌آمد، خوب کلاس هم کوچک بود، هفت هشت نفر بودند. اگر از دانشجویان یک کلاس هشت نفره‌ای می‌پرسیدند که استاد سواد دارد؟ خوب درس می‌دهد؟ سر وقت می‌آید؟ سر وقت می‌رود؟ به سؤالاتان جواب می‌دهد؟ به حرفتان گوش می‌کند؟ و از این قبیل سؤالات، یکی دو نفر یا سه نفر می‌گفتند که بسیار بی‌سواد است، بسیار بدزبان و بدبین است، دیر می‌آید، زود می‌رود. خوب، بعضی از آنها را من می‌دانستم درست نیست و بعضی از آنها هم شاید درست باشد. من نه دیر می‌رفتم و نه زود مرخص می‌شدم. اینکه دیگر مُحرز بود. آن طرف هم می‌گفتند بسیار دانشمند است، بسیار فیلسوف است، بسیار حکیم است. به آنها هم وقعی نمی‌گذاشتم. آن ارزش‌گذاری‌های آن دو سه سال را وقعی نمی‌گذاشتم. بعد جریان عادی شد. منحنی راست را راحت می‌شد منحنی معکوس در نظر بگیریم. این را عرض کردم که بگویم نظرها مختلف است. کسانی هم معتقدند که (مثل خود من) چنین مجلسی، نباید برگزار شود. آنها به هر حال نظری دارند. آقای دکتر محقق گفتند که من تحمل می‌کنم. چرا تحمل نکنم؟ اول اینکه شما آمدید اینجا به من اظهار لطف کردید. در ازای این لطفی که شما می‌کنید، بگذارید دیگری هم قهر داشته باشد. اگر این بود که شما لطف می‌کردید و قهری نبود که ممکن بود دیگر من در افلاک سیر بکنم. آنها هم حرف خودشان را می‌زدند. ببینید ما یک سنتی داریم، که سنت بزرگی است:

زگرما به آمد برون بایزید	شنیدم که وقت سحرگاه عید
فرو ریختند از سرایی به سر	یکی تشنه خاکسترش بی‌خبر
کف دست شکرانه مالان به روی	همی گفت شوریده دستار و موی
به خاکستری چهره درهم کشم؟	که ای نفس، من درخور آتشم

ببینید اینکه تحمل بکنیم که کسی می‌گوید فلانی بی‌سواد است، فلانی معلم خوبی نیست، معلم بدی است و کار برای مُزد می‌کند، همه کار برای مُزد می‌کنند و ما معلم‌ها هم برای مُزد کار می‌کنیم. ولی من فلسفه و علم را هیچ‌وقت برای ملاحظات دنبال نکردم. هیچ‌وقت در نوشتن برای کسی ملاحظه نکردم. ادب کردم. رعایت کردم. تواضع کردم. ولی فلسفه را برای چیزی ننوشتم. خیلی خسته شدید. مجلس طولانی شد. من می‌خواستم یک سخنرانی دو ساعته بکنم. می‌خواستم بگویم که چه کار کردم و چه کار نکردم و چه کار می‌خواهم بکنم. در پایان، می‌خواستم قصیده‌ای از سعدی برایتان بخوانم؛ که نمی‌خوانم و رعایت می‌کنم. می‌خواستم قصیده بلند سعدی را بخوانم که می‌گوید: دروغ می‌ترسم حافظه‌ام یاری نکند. دروغ روز جوانی و اهل برنایی / نشاط کودکی و عیش خویشتن‌داری. پادزهرش را از شاعر هم‌تراز شیرازی می‌خوانم و مجلس را تمام می‌کنم. بزرگانی که اینجا تشریف آوردند، همه بر چشم من منت گذاشتند و خدا می‌داند که شرمسار همه هستم و این شرمساری آن‌قدر بزرگ است که آقای آیت‌الله زاده شیرازی در مجلسی از او تجلیل کردند و او دار فانی را وداع گفت؛ و من حس کردم که چه قدر دشوار است که این همه بزرگ بیایند و در حق طلبه‌ای کوچک فرمایش‌هایی بکنند. غزل حافظ را می‌خوانم برای اینکه اتمام سخن باشد:

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی
کام‌بخشی گردون عمر در عوض دارد	جهد کن که از دولت داد عیش بستانی
باغبان چو من زین جا بگذرم حرمت باد	گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی
زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت	عاقلا مکن کاری کآورد پشیمانی
محتسب نمی‌داند این قدر که صوفی را	جنس خانگی باشد همچو لعل رُمّانی
با دعای شبخیزان ای شکردهان مستیز	در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی
پند عاشقان بشنو وز در طرب باز آ	کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی
یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی	کز غمش عجب بینم حال پیر کنعانی
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت	با طیب نامحرم حال درد پنهانی
می‌روی و مژگانت خون خلق می‌ریزد	تیز می‌روی جانا ترسمت فرومانی
دل ز ناوک چشمت گوش داشتم لیکن	ابروی کمانداری می‌برد به پیشانی
جمع کن به احسانی حافظ پریشان را	ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی

گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین‌دل
حال خود بخوایم گفت پیش آصف ثانی



داوری:
من پنجاه و هفت سال
معلمی کردم و
حدود پنجاه سال هم
قلم زدم.
کاری که کردم
از روی اعتقاد و
با اعتقاد بوده.
به این جهت
تواضع بیخود و
بیهوده
نمی‌کنم.